



تقریرات درس خارج فقہ

استاد آیت اللہ فرحانے دامت برکاتہ

جلسات ۴۶ تا ۵۰

۱۴۰۱/۱۲/۱۳ - ۱۴۰۱/۱۱/۲۴

قم - مدرسہ ی فقہی امیر المؤمنین علیہ السلام



@albayann

فهرست جلسات

جلسه ۴۷

۱۴۰۱/۱۲/۰۶

جلسه ۴۶

۱۴۰۱/۱۱/۲۴

جلسه ۴۹

۱۴۰۱/۱۲/۰۸

جلسه ۴۸

۱۴۰۱/۱۲/۰۷

جلسه ۵۰

۱۴۰۱/۱۲/۱۳

۱۴۰۱.۱۱.۲۴

جلسه چهل و ششم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دایره شمول حدیث لاتعاد

بحث در حدیث لاتعاد بود. عرض کردیم همانطور که در حدیث رفع، عمد و سهو و اضطرار و نسیان و جهل را بحث کردیم و امام در مورد هر کدام نکاتی داشتند؛ در حدیث لاتعاد قبل از اینکه وارد بحثها شویم، جایگاه حدیث لاتعاد را نزد اعلام بررسی کنیم. [در حدیث رفع] عبارتهای محقق نائینی و آقای خوئی و آشیخ عبدالکریم و آقای حکیم را خواندیم. بنای این بزرگان بر این بود که عمد خارج از شمول حدیث رفع است و جهل هم ملحق به عمد است. امام گفتند عمد

مع العذر داخل است هرچند عمد بلاعذر در حدیث رفع نیست. جهل هم داخل است.

حال در لاتعداد آیا عمد داخل است ولی انصراف دارد یعنی خود دلیل آن را شامل میشود بعد انصرافی تحقق پیدا میکند؟ جهل چطور؟ و اگر عمد و جهل بیرون رفت، دایره لاتعداد کجاست؟

دیدگاه صاحب عروه: شمول لاتعداد نسبت به جهل

یکی از کسانی که [در این مسأله] طرف درگیری ما است، محقق نائینی است. به جهت رعایت امانت، فرمایش محقق نائینی را از زبان تلمیذ ایشان محقق خوئی در عروه بخوانیم. البته آقای خوئی، حرف آقای نائینی را رد می کند. و مرحوم بروجردی مطلبی در رد آقای خوئی دارد. امام هم با هر دوی اینها درگیر میشود با اینکه هر دو با امام اند نه با محقق نائینی!

بیان مشهور: الحاق جهل به عمد

صاحب عروه می فرماید: «إذا حصل الإخلال بزيادة أو نقصان جهلاً بالحكم» اگر کسی اخلال بالزیاده و اخلال بالنقصان داشته از باب جهل به حکم «فان كان بترك شرط ركن كالإخلال بالطهارة الحديثية، أو بالقبلة بأن صلى مستدبراً أو إلى اليمين أو اليسار، أو بالوقت بأن صلى

قبل دخوله، أو بنقصان ركعة أو ركوع أو غيرهما من الأجزاء الركنية، أو بزيادة ركن بطلت الصلاة» و نقيصه اش مثل اينكه شرط ركنى را ترك كرد طهارت حدثى شرط است يا او استقبال قبله را ترك كرد يا وقت را خراب كرد يا ركعتى را ناقص كرد يا ركوعى را ناقص كرد يا ديگر ارکان نماز را ناقص كرد.

«او بزياده ركن» خلل به زياده را آقاى خوئى گفت نمى شود، ما گفتيم مى شود. در هر حال صاحب عروه ميفرمايد در اين فروض، صلاه باطل است.

«و إن كان الإخلال بسائر الشروط أو الأجزاء زيادة أو نقصاً» اگر اخلال به غير موارد بالا باشد يعنى اخلال كند به شرط غير ركنى يا جزء غير ركنى «فالأحوط اللاحق بالعمد فى البطلان» احوط اين است كه حديث لاتعاد اينها را نمى گيرد. اخلال جهلى را بايد به عمد ملحق كنيم. حرف مشهور اين است. مشهور مى گویند لاتعاد شامل جهل نمى شود (حالا يا مى شود و انصراف پيدا مى كند يا نمى شود) همانطور كه شامل عمد نمى شود.

دیدگاه صاحب عروه

البته خود ایشان فتوا مى دهد لذا احتیاطش احتیاط مستحبى مى شود. صاحب عروه با ماست «لكن

الاقوی اجراء حکم السهو علیه» حدیث لاتعداد آن را می گیرد. [البته] باید روشن شود صاحب عروه چگونه می خواهد شمول را درست کند. اگر لاتعداد اخلاص به جهل را در جزء غیررکنی گرفت، در خمس، تعاد [الصلاة] و در غیر خمس، لاتعداد، چه سهوا چه جهلا. عمد که بیرون است (حالا یا بیرون است یا داخل است ولی انصراف دارد)

دیدگاه محقق خوئی: الحاق جهل به سهو

محقق خوئی اینجا پاورقی زده است و خیلی هم تفصیل دارد چون این مورد از بحثهای کلیدی در فقه است. ایشان میگوید: «لاریب فی البطلان فیما اذا تعلق ذلک بالارکان جزءا و شرطا اما فی عدا الارکان...» لاریب فی البطلان در ارکان، زیرا استثناء لاتعداد است. [خود] لاتعداد شامل بشود یا نه، در ارکان درمانی ندارد و نماز باطل است. اما در ما عدا الارکان، متیقن از لاتعداد، سهو است. آقای خوئی می فرماید متیقن از لاتعداد سهو است: «اما فیما عدی الارکان فلاریب فی عدم البطلان فیما اذا کان الاخلاص سهویا. فانه القدر المتیقن من حدیث لاتعداد انما الکلام فی الاخلاص بها جهلا» به نظر مشهور، متیقن از لاتعداد سهو است همان طور که متیقن خروج از لاتعداد عمد است به دلیل انصراف. اما جهل وسط مانده است.

مراد صاحب عروه از جهل طبق بیان محقق خوئی

سوال اول این است که این جهل چه جهلی است. سه نوع جهل داریم: جهل قاصر، جهل مقصر و جهل مرکب. هر وقت می خواهیم جهل را تعیین تکلیف کنیم، باید تکلیف این سه نوع را مشخص کنیم. آقای خوئی می فرماید یقیناً منظور ماتن جهل قصوری است نه تقصیری، چون قطعاً جهل تقصیری ملحق به عمد است. جهل مرکب هم نزد مشهور ملحق به نسیان است. لذا چیزی که باقی می ماند جهل قصوری است. آن که محل دعوا باقی می ماند جهل قصوری است. این سازمان فرمایش آقای خوئی است: «نعم یختص هذا بالجاهل القاصر الذی یکن معذورا بالترک دون المقصر»

لذا ایشان می گوید بعید است که نظر ماتن از جاهل، شامل مقصر هم شود: «والظاهر ان مراد الماتن من الجاهل بالحکم الذی الحقه بالناسی هو القاصر و اما المقصر فلا یظن به ذلک» پس ماتن گفته است جهل قصوری داخل لاتعداد است. آقای خوئی می گوید حق همین است خلافاً لاستاذه محقق نائینی.

«انما الکلام بالاخلاق بها جهلاً» پس از سه جهل، دو مورد را تعیین تکلیف کردیم. سومی را باید بررسی کنیم.

«فقد وقع الخلاف حينئذ في الصحه و البطلان و منشأه الخلاف في شمول حديث لاتعاد للجاهل و عدمه و عن جماعه البطلان لاختصاص الحديث بالناسي» ایشان گفت الاحوط الحاقش به عامد بود. یعنی باطل می شد. منتها چون فتوای صاحب عروه صحت است، احتیاطش مستحبی می شود. بعضی ها احتیاط واجب می کنند. بعضی ها هم فتوا می دهند که جهل ملحق به عمد است و لاتعاد به درد نمی خورد کما اینکه رفع هم به درد نمی خورد. امام رفع را درست کرد لاتعاد را هم خواهیم رسید.

محقق خویی ادامه میدهد: «و ممن اصر علیه (بر اینکه جهل را ملحق به عمد کند) شیخنا الاستاذ».

دیدگاه محقق نائینی: عدم شمول حدیث نسبت به جاهل

ملاک شمول حدیث و صدق اعاده: مأمور نبودن به امر اول

محقق نائینی می فرماید عنوان حدیث، لاتعاد است. درباره ناسی، لاتعاد درست است، چون ناسی مأمور به امر اول نیست. یک امر اول داریم که «اقیموا الصلاه» است. «اقیموا الصلاه» ناسی را نمی گیرد چون خطاب ناسی امکان ندارد.

آقای نائینی می فرماید اگر این [مکلف]، مأمور به امر اول نباشد، معنا دارد که بعداً به او بگوییم بخوان یا نخوان. چون امر اول او را نگرفت. بعد که نسیان او بر طرف شد، به او می گوییم بخوان یا نخوان: لاتعداد در غیرخمس و تعداد در خمس. آقای نائینی می گوید امر به اعاده یا عدم اعاده، برای کسی است که امر اول او را نگیرد. و الا کسی که امر اول او را گرفته بود، به او که نمی گویند اعاده کن. اعاده برای او معنا ندارد. او امر اولش را امتثال نکرده است [تا گفته شود اعاده کن]. تعداد و لاتعداد برای کسی است که امر اول او را نگرفته باشد و مثل ناسی و ساهی و حداکثر جاهل به جهل مرکب.

[طبق بیان محقق خوئی] استدلال آقای نائینی این است: «أن الحديث ناظر الى من هو مكلف بالاعادة أو بعدمها و ليس هو الا الناسى الذى سقط عنه الخطاب الاول من جهة النسيان و اما الجاهل فهو مكلف بنفس الخطاب الاول و مأمور بالامتثال ذاك التكليف لعدم سقوط التكليف الواقعى عنه و إن كان معذورا فى ظرف الجهل و غيرمعاقب على الترك» هرچند جاهل (به جهل قصوری نه تقصیری) در ظرف جهلش معذور است اما مخاطب به خطاب اول است و خطاب اول ساقط نشده است.

«فنفس التكليف الاولى باق على حاله بالاضافه الى الجاهل و هو مأمور بامثاله لا بالاعاده أو بعدمها فلايكاد يشمله الحديث» [پس حدیث] لاتعاد چنین مکلفی را نمی گیرد.

نقد محقق خوئی به استادش: صدق اعاده به از محل ولو برای جاهل

سپس آقای خوئی دیدگاه استادش را نقد میکند. اینکه اعاده برای جاهل معنا ندارد، تا وقتی است که [مکلف] از محل خارج نشده است؛ نه وقتی از محل خارج شد. جاهل تا در محل است، مأمور به امر اول است. ولی وقتی از محل گذشت، از محل اتیان به این شرط یا جزء که جهل هم آن را خراب کرده است، گذشت، دیگر امر اول باقی نمیماند. امر اول دایره اش در محل بود نه بیرون از محل. وقتی از محل گذشت دیگر امر اول رفته است. به او هم باید بگوییم اعد او لاتعد. چاره ای نداریم چون محلش گذشته است. اصل حرف آقای خوئی این است که می توان عنوان لاتعاد را برای جاهل به جهل قصوری درست کرد. بعد از اینکه عمل مکلف تمام شد، دیگر محل گذشته است، حتی در اثناء هم محل گذشته است. لذا باید برای جاهل عنوان تعاد و لاتعاد را بعد از محل قائل شد.

موضوع این است که شما به واسطه جهل، به شرطی
اخلال کردی و سپس محل شرط گذشت. صلاه به خاطر
شرطی که شما به آن اخلال کردی، تکلیفش چه می
شود؟ آقا نائینی می فرماید مکلف هنوز مأمور به همان
امر اول است و باید آن جزء مجهول [یا منسی] را انجام
بدهد. آقای خوئی می گوید کدام امر اول! امر اول، جزء
مجهول را ظرفش از مکلف می خواست نه بعد ظرفش:

«و یندفع بأنّ التکلیف الأوّلی کوجوب السورة مثلاً و
إن کان متوجّهاً نحو الجاهل فی ظرفه، و کان مکلفاً آن
ذاک بامثال ذاک الخطاب بحسب الواقع إلاّ أنّه بعد ما
ترکه فی المحلّ المقرّر له شرعاً و التفت إليه بعد تجاوز
المحلّ کحال الركوع سقط ذاک التکلیف وقتئذ لا محالة،
و لم یکن مکلفاً عندئذ إلاّ بالإعادة أو بعدمها» امثال امر
اول، در ظرف خودش درست بود اما ظرفش رفت. شارع
باید تکلیف مکلف را روشن کند: اگر اعاده را می خواهد،
می گوید اعد؛ اگر نمی خواهد [بگوید لاتعد].

نقد محقق بروجردی به محقق خوئی: استیناف، عنوان مطرح در اثناء، نه اعاده

[اینجا] محقق بروجردی بحثی دارد: کسی که در اثناء
است، عرفاً به او می گویند اعاده [کن] یا به او می گویند
استیناف [کن]؟ استئنّف یا اعد؟ اینجا (در اثناء) عنوان

استیناف درست است یا عنوان اعد؟ آقای خوئی باید این را روشن کند. اثناء یک بحث است، بعد اتمام یک بحث است، قبل از خروج از محل هم یک بحث است.

اگر سر این عنوانها بحث کنیم، باید تک تک این عنوانها را تعیین تکلیف کنیم. برای جاهل به جهل قصوری که متلفت شده که در اثناء عمل اشتباه کرده است، شارع می گوید اعد یعنی تمام کن دوباره تکرار کن؟ آقای بروجردی می گوید [این تعبیر] عرفی نیست. یعنی در اثناء به او می گویند ادامه بده تمامش کن در اثناء چه کار کنم؟

ایشان می گوید کسی که در اثناء عمل است التفات پیدا کرد به او نمی گویند اعاده کن بلکه می گویند رها کن و دوباره بخوان: استیناف کن. می گویند رها کن.

اگر عنوان لاتعاد برای بعد عمل است، چطور با اثناء نقض میشود؟ اینجا یک بحث داریم. امام هم در دو فضا بحث میکند: در خطاب شخصی و در خطاب قانونی. محقق نائینی کأنّ اساس بحثش بر این است که چه کسی خطاب دارد چه کسی خطاب ندارد. ایشان گفت ناسی خطاب ندارد و اعد و لاتعاد برایش درست است. اما جاهل چون خطاب دارد، اولی است نه دومی.

امام بحث مبنایی دارد که باید سرجایش طرح کند اما با محقق نائینی بنائی بحث میکند. فقیه وقتی پهلوان است که بنائی جواب بدهد.

این سازمان بحث لاتعداد در مسئله جهل است.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱۴۰۱.۱۲.۰۶

جلسه چهل و هفتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بررسی دایره حدیث لاتعاد

بحث ما درباره دایره حدیث لاتعاد [و بیان محقق نائینی و اشکال و جواب محقق بروجردی و محقق خوئی به آن] بود. این بحث به [وضوح] دلالت حدیث کمک فراوانی می کند.

دیدگاه مشهور: خروج عمد و جهل قصوری بسیط از لاتعاد

مشهور می گویند عمد و جهل از لاتعاد خارج است. در این صورت دایره لاتعاد، سهو و نسیان می شود.

ظاهر عبارت صاحب عروه هم همین بود ولو خودش قائل نبود. ایشان در موارد جهل گفتند احتیاط این است که اعاده شود به خاطر اینکه حدیث لاتعداد جهل را نمی‌گیرد؛ هرچند فتوا دادند که اقوا این است که اگر جهلاً خللی در صلاتش به وجود آمد عملش درست است. اقوی صحت آن است ولی احتیاط کردند ناظر به فرمایش مشهور. محقق خوئی هم توضیح داد که صاحب عروه تبعاً لمشهور میگوید در موارد جهل از لاتعداد نمی‌توانیم استفاده کنیم و جهل مثل عمد خارج است. این نکته اول که گفته شد.

تقریر محقق خوئی از بیان محقق نائینی

نکته دوم این بود که آقای خوئی فرمودند مقابل نظر صاحب عروه، [نظر] استاد ما محقق نائینی است که مؤید مشهور است. توضیح محقق خوئی را خواندیم و گفتیم مقداری به بیان آقای نائینی کم لطفی کردند. امام توضیح دقیقتری برای فرمایش نائینی دارند. الان بحث ما اینجاست.

وجه اختصاص عنوان اعاده به ساهی و ناسی

آقای خوئی استدلال استادشان را اینطور بیان کردند: عنوان اعاده درباره کسی درست است که تکلیف اول درباره او ساقط شده باشد و نشود با تکلیف اول او را

مأمور به امتثال کرد. فرمایش نائینی اینگونه بود: یک اقیموا الصلاة داریم که ناسی و ساهی را نمی گیرد. درباره ناسی و ساهی نمی توانم به اقیموا الصلاة اول اکتفا کنم چون خطاب ناسی و ساهی قبیح است. وقتی درباره ناسی و ساهی و غافل نتوانیم با خطاب اقیموا الصلاة کار کنیم، ناچار خطاب دیگری درست میکنیم به نام اعد یا لاتعد. مثلاً در خمس مورد استثناء (در ارکان) اعاده کن و لاتعد یا لاتعاد در غیر آنها. محقق نائینی می گوید عنوان اعد و لاتعد مربوط به کسی است که خطاب اول (خود اقیموا الصلاة) او را نگیرد. اما اگر کسی خطاب اول او را گرفت، لازم نیست به او بگوییم اعد یا لاتعد.

با این توضیح محقق خوئی، محقق نائینی می خواهد بگوید حدیث لاتعاد برای کسی است که خطاب اول او را نگرفته است یعنی ناسی و ساهی؛ اما جاهل چنین نیست. البته فرمایشی نائینی را توضیح دادیم.

انواع جهل و حکم هر کدام

با این توضیح آقای نائینی معلوم می شود مراد ایشان جهل قصوری است نه جهل مرکب و نه جهل تقصیری. چون جهل مرکب ملحق به نسیان است و جهل تقصیری ملحق به عمد. اگر سه نوع جهل داشته باشیم (قصوری، تقصیری و مرکب) محقق نائینی با این

توضیح تکلیف هر سه را روشن کرده است. جهل قصوری که مرکب نباشد الان محل بحث ما است. جهل تقصیری را قطعاً ملحق به عامد می کنیم و لاتعاد را شامل عامد نمی دانیم. جهل مرکب را هم ملحق به نسیان می کنیم. کسی که جهلش جهل مرکب است، مثل آدم غافل و ناسی است و اعد و لاتعد لازم دارد. کسی که جهلش جهل بسیط است و تقصیری نیست محل بحث ماست. پس ساهی و ناسی داخل ماند و جهل مرکب را داخل لاتعاد نگه داشت.

جهل قصوری محل بحث ما است. با این استدلالی که بیان شد، لاتعاد نسبت به جاهل به جهل قصوری پیاده نمی شود. هرچند جاهل به جهل قصوری در مخالفت معذور است، اما تکلیف اول سرجای خودش است و خطاب اول باقی مانده است. اقیموا الصلاة به او می گوید برو تکلیف خود را انجام بده.

نقد محقق خوئی به محقق نائینی: صدق اعاده در فرض تجاوز از محل

آقای خوئی از محقق نائینی این سوال را پرسید که اگر کسی شاک بود و جهل بسیط قصوری داشت، بعد محل، التفات پیدا کرد، آیا می شود بعد محل به او گفت که تکلیف اول برگردنش است؟ موضوع تکلیف اول

منتفی است. تکلیف اول برای وقتی بود که در محل التفات پیدا کند. [در این صورت] به او می گویند [تکلیف را] انجام بده. اما کسی که بعد از محل التفات پیدا می کند و متوجه جهل قصوری می شود، دیگر نمی شود بگوییم تکلیف اقیموا الصلاة کارش را حل می کند. اقیموا الصلاة دستوری بود و امثال مرکبی را بر ما واجب می کرد که محلی برای اجزاء و شرائطش است. حالا محل [از دست] رفته است. دیگر اقیموا الصلاة از کار افتاد. اینجاست که شارع باید بیان دومی برایش درست کند که می شود همان لاتعاد.

درست است که موقع جهل، [تکلیف اول] فعلیت داشته است ولی معذوریتش را همه قبول داریم. جاهل به جهل قصوری است مجتهدی است که اجتهاد خطای کرده مقلدی است که تقلید کرده از مجتهدی که باید از او تقلید می کرده جهلش جهل قصوری است.

آقای خوئی می گوید اگر بعد از خروج از محل ملتفت جهل قصوری شد، دیگر نمی توان با دلیل اول در مورد او چیزی گفت.

پاسخ به نقد محقق خوئی به کمک بیان محقق بروجردی

در مورد فرمایش محقق خوئی اینجا بحث بسیار مهمی توسط مرحوم بروجردی مطرح شده است. در واقع زیرساخت فرمایش امام، فرمایش آقای بروجردی است. آقای بروجردی در نهایتاً التقرير بحث بسیار خوب دارد:

«الثالثه لاریب فی شمول الحدیث لما اذا لم يتذكر الاخلال الی عن فرغ من الصلاة و اما شموله لما اذا تذكر فی الاثناء...»

صدق استیناف در اثناء نه اعاده

اشکال آقای بروجردی این است که اصلاً درباره اثناء، عنوان اعاده درست نیست. کسی که در اثناء است عنوان استیناف بر او صادق است نه اعاده. اعاده عنوانی است برای بعد از فراغ. کأنّ این فرمایش آقای بروجردی با فرمایش آقای خوئی درگیر می شود. به کسی که در اثناء عمل است یا می گویند استمر یا می گویند استأنف. به او نمی گویند اعد. اگر این پذیرفته شود، حق با آقای نائینی می شود و جواب آقای خوئی از کار می افتد.

آقای خوئی در مورد کسی که در اثناء متذکر جهل
قصوریش می شود از صاحب عروه در برابر اشکال
استادش محقق نائینی دفاع کرد. آقای بروجردی می
گوید با لاتعاد نمی توانید مشکل او را حل کنید چون
لاریب که عنوان اعاده مربوط به اثناء نیست بلکه برای
بعد عمل است. حدیث لاتعاد ربطی به اثناء ندارد که
محقق خوئی بخواهد آن را با اثناء نقض کنید.

«و أمّا شموله لما إذا تذكّر في الأثناء فرّبما يمنع نظرا
إلى أنّ الحكم بعدم وجوب الإعادة إنّما يناسب بعد
الفراغ، لأنّ المصلّي في الأثناء إمّا أن يكون مكلفا بالإتمام
و إمّا أن تكون وظيفته الاستئناف و الإتيان بها من
رأس.»

با این اشکال آقای بروجردی، نمی توان آنطور که
آقای خوئی به استادش اشکال کرد، اشکال گرفت. و اگر
حرف نائینی (با تقریر آقای خوئی) درست دربیاید و آن
اشکال از کار بیفتد، مجبوریم مبنایی با نائینی بحث
کنیم.

آقای بروجردی اول این اشکال را وارد می کند بعد
می گوید پس ما باید اول بگوییم اعاده و عدم اعاده
بعد از فراغ است اثناء را نمی گیرد. بعد خودش می

گوید: «ولکن الظاهر هو الشمول» متفاهم از تعاد و لاتعاد، نفی شرطیت و جزئیت است.

متفاهم عرفی لا تعاد در بیان محقق بروجردی: ارشاد به نفی جزئیت و شرطیت

به نظر آقای بروجردی متفاهم از لاتعاد این است که شارع برای کسی که حدیث لاتعاد او را شامل میشود نفی جزئیت میکند. نفی جزئیت در اثناء نیز صادق است و اشکال ندارد. فرقی بین اثناء و فراغ نیست. اتفاقاً بعد محل را می گیرد یعنی دقیقاً برعکس فرمایش آقای خوئی می شود. حدیث لاتعاد میگوید کسی که در محل، جاهل بود، جزئیت از آن افتاد، لذا بعد از محل که متذکر می شود دیگر جزئیت ندارد.

«لکن الظاهر هو الشمول» چون مناسبت حکم و موضوع این است که «لأن المتفاهم من الحكم بعدم لزوم الاعادة عند العرف و المنسبق الى الذهن منه هو نفی جزئیه الجزء و کذا شرطیه الشرط»

اگر حدیث لاتعاد در مقام نفی جزئیت است، «الا من خمس» می خواهد بگوید اصلاً بقیه شرایط و اجزاء در موضوع لاتعاد شرطیت و جزئیت ندارند [و به همین دلیل] لاتعاد الا من خمس. و اگر لاتعاد نفی جزئیت و

شرطیت کند، لافرق بین الاثناء و الاتمام و الفراغ عن العمل.

با این بیان، همانطور که اگر کسی در اثناء غفلت کند جزء و شرط، از جزئیت و شرطیت می افتند، اگر در اثناء، جاهل به جهل قصوری باشد نیز، جزء و شرط می روند. اگر ظاهر لاتعداد نفی جزئیت و شرطیت باشد، از لزوم اعاده، حکم تکلیفی به دست نمی آید. خطاب تکلیفی به اعاده بعد از فراغ است و خطاب تکلیفی در اثناء، خطاب به وجوب اتمام است یا استیناف است.

این یعنی برای عنوان اعاده در روایت موضوعیت قائل نیستیم بلکه مناسبت حکم و موضوع است.

وجوب و عدم وجوب وقتی سراغ اعاده رفت، معنایش این است که تجب در جایی که جزئیت باقی است و لاتجب در جایی که جزئیت باقی نیست. تجب در جایی که شرطیت باقی است لاتجب در جایی که شرطیت باقی نیست. مناسبت حکم و موضوع و متفاهم عرفی ملاک است. اگر برای نفی جزئیت و شرطیت رفت، دیگر لافرق بین الاثناء و الاتمام.

اشکال شمول لاتعاد نسبت به جهل: لزوم تصویب

علی ایّ حال آقای بروجردی می گوید هرچند آن اشکال را با این بیان میتوان حل کرد اما تصویب پیش می آید. البته پاسخ ما به اشکال تصویب این است که ما ذیل حدیث رفع اشکال تصویب را حل کردیم.

خلاصه بحث

پس یک بیان از محقق نائینی داشتیم. یک بیان از محقق خوئی نسبت به بیان محقق نائینی داشتیم. بیانی از محقق بروجردی داریم در مرحله اول که از اشکال محقق نائینی دفاع می کند. محقق بروجردی بیان چهارمی نیز دارد که به محقق نائینی جواب میدهد. و بیان پنجمی امام دارد که زیرساختش، حرف آقای بروجردی است؛ اما [تماماً] حرف آقای بروجردی نیست. و اینجا ارزش کار فقهی استاد بزرگوار ما، حضرت آقای فاضل برای امام خیلی بالا می رود. ایشان چون مقرر آقای بروجردی است، خیلی خوب اینجا فرمایش استادشان امام را در تفسیر الشریعه توضیح دادند.

پس تا اینجا آقای بروجردی قبول کرد که اگر متفاهم عرفی از حدیث لاتعاد از باب مناسبت حکم و موضوع و فهم عرفی ارشاد به عدم جزئیت یا وجود جزئیت در حالت تعاد و لاتعاد باشد، هیچ مشکلی در اثناء نداریم

و کسی که در اثناء دچار جهل قصوری است، جزئیت
برایش می افتد. وقتی جزئیت افتاد، هیچ مشکلی
ندارد. تنها اشکال این است که در مورد ناسی و ساهی،
نفی جزئیت اشکالی ندارد چون آقایان رفع را حقیقی
می گیرند [اما] در مورد جاهل در تصویب گیر می کنند.
و ما که مشکل تصویب را حل کردیم، جواب آقای
بروجردی هم می دهیم.

امام بیان پنجمی دارد. منتها ادعای امام این است
که اصلاً آقای بروجردی و آقای خوئی حرف آقای نائینی
را نفهمیدند، بلکه ایشان نظرش چیز دیگری است.
ایشان در [کتاب] خلل، ابتدا از [محقق] نائینی دفاع می
کند و بعد هم دیدگاه ایشان را نقد میکند که نتیجه این
بیان، دیدگاه پنجم می شود.

پس ترتیب مباحث اینطور میشود:

۱. دیدگاه محقق نائینی با تقریر آقای خوئی
۲. اشکال آقای خوئی به این دیدگاه در بحث اثناء
۳. اشکال آقای بروجردی به فرمایش آقای خوئی.
۴. پاسخ آقای بروجردی به حل مسئله

۵. اشکال آقای بروجردی در مسئله جهل (تصویب) که ایشان تحلیل نفی جزئیت و نفی شرطیت را در فضای لاتعداد و تعاد قبول می کند اما [میفرماید] در بحث جهل قصوری اشکال تصویب باقی است.

۶. ما هم [در مساله تصویب]، جواب آقای بروجردی را دادیم و مسئله تمام می شود.

ولی امام حرف دیگری دارد. آن را محور پنجم بحث قرار دادیم. [طبق بیان امام]، اصلاً [تقریر ارائه شده در مورد دیدگاه محقق] نائینی، درست نیست. توضیح امام در مورد دیدگاه آقای نائینی را نقل می کنیم و بعد تقریرات محقق کاظمی را در صلاة ملاحظه کنید. [روشن میشود که] واقعاً حرف نائینی همین است که امام میگوید.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

۱۴۰۱.۱۲.۰۷

جلسه چهل و هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

ادامه بررسی دیدگاه محقق بروجردی

بحث در ارتباط با فرمایشات محقق بروجردی بود.

مقسم بودن سهو برای شک

عرض کردیم آقای بروجردی یک بیان مقدماتی حول سهو و فرق آن با شک دارند که آیا سهو قسم شک است یا سهو مقسم است و دو قسم سهو داریم یک قسمش، شک نام دارد و قسم دیگر نام دیگری.

ایشان می گویند: «مما ذكرنا من انقسام السهو الى قسمين و كون الشك من افراد السهو حقيقة ظهر أن اطلاق السهو على الشك كما في كثير من النصوص مثل قوله «اذا سهوت فابن على الاكثر» و قوله «اذا لم تدر ثلاثا صليت أم اربعا» لا يكون على سبيل المجاز و المسامحة كما يظهر من المتأخرين» ایشان معتقد است که سهو را باید طوری معنا کنید که شک را حقیقتاً بگیرد.

تقسیم سهو به شک (جهل بسیط) و نسیان (جهل مرکب)

ابتدا تلاش می کنند نشان بدهند دو نوع سهو داریم: یک نوع آن، نسیان است که کاری به شک ندارد؛ نوع دیگر آن، سهوی است که می شود به آن شک گفت و به تعبیر ایشان جهل بسیط است. در حالی که نسیان، جهل مرکب است. بعد که این را درست می کنند می گویند ساهی که حفظ سهو نکرد و جهلش، جهل مرکب بود، او دارای سهو است اما ساهی که حفظ سهو می کند یعنی می داند که واقع را نمی داند، چنین کسی دارای شک است. جهل می تواند جهل بسیط باشد می تواند جهل مرکب باشد.

تعیین دایره شمول لاتعاد

اکنون باید روشن کرد که آیا خلل در موارد عمد شکل می‌گیرد یا سهو و اگر خلل در سهو است، در هر دو قسم سهو است یا فقط در سهو خاص (نسیان) است.

خروج عمد از لاتعاد

نظر مبارک ایشان اجمالاً این است که خلل با فرض عمد جور در نمی‌آید. به تعبیر ایشان، خلل برای کسی است که قاصد امتثال و مرید لافراغ الذمه است. چنین کسی معنا ندارد چیزی را عمداً ترک کند یا عمداً قاطعی را انجام دهد. این کار با قصد امتثال و قصد افراغ الذمه منافات دارد. کسی که می‌خواهد مأموریه را در وادی امتثال اتیان کند، اگر اتفاقی برایش می‌افتد [ناشی] از سهو است (حالا یا سهو جهل مرکب است یا سهو جهل بسیط یعنی شک). حد وسط مهم این است که عامد را نمی‌شود وارد بحث نوع خلل دانست. لذا به عامد نمی‌شود گفت اعاده کن. به عامد می‌گویند امتثال کن و عمل واجب را انجام بده. لذا نوعاً خلل واقع در صلاة با عمد منافات دارد و خطاب وجوب اعاده متوجه عامد نمیشود. فرمایش مهم آقای بروجردی این است.

خروج جهل از لاتعاد

ایشان می گوید در مورد جاهل هم همینطور است. جاهل نیز اگر جهلش جهل مرکب نباشد، به او می گویند یاد بگیرد. [آنچه متوجه چنین کسی است]، وجوب تعلم حکم خداست. در عامد مسئله، مسئله وجوب امتثال است و در جاهل مسئله وجوب تعلم. اصلاً بحث اعاده نیست. بله اگر جاهل، جاهل به جهل مرکب قصوری بود، می شود او را به جهت اینکه ملحق به نیشان است، در همان فضای سهو دید.

پس اولاً سهو دو نوع است: سهوی که شک است حقیقتاً و سهوی که جهل مرکب است. [سهو] جهل بسیطی و [سهو] جهل مرکبی. [درست است که] زهول و غفلی که فرد، حواسش نیست، سهو است؛ ولی می شود در موارد شک هم گفت که شاک، نسبت به واقع، غافل است و اطلاع ندارد. از آن طرف هم دانستم که عمد با خلل منافات دارد و وارد لاتعاد و تعاد نمیشود؛ کما اینکه جهل نیز مشمول تعاد و لاتعاد نیست.

شمول ابتدایی لاتعاد به دو قسم سهو و اشکال آن در شک

با قبول این نکات، واقع مسئله این است که حدیث لاتعاد ناظر به کسی است که سهو داشته باشد (به قسمیه). و فرقی ندارد که زوال سهو (به دو قسمش) در

اثناء باشد یا بعد الفراغ. چون ایشان می فرماید حدیث لاتعداد عرفاً، برای دو قسم سهو، نفی جزئیت و نفی شرطیت می کند. منتها می فرماید در قسم اول سهو که جهل بسیط را بگیرد مشکلی داریم که اگر نفی جزئیت و شرطیت کردیم تصویب پیش می آید. این تقریباً شاکله فرمایش محقق بروجردی است.

نقد دیدگاه محقق خوئی با بیان محقق بروجردی

با این توضیحات می توانید پاسخ محقق خوئی را بدهید. اگر با حد وسط اشتراک احکام بین العالم و الجاهل، نفی جزئیت و شرطیت از جزء یا شرط را در نسیان و در سهو جهل مرکب قبول کردیم، اما در سهو جهل بسیط رد کردیم، اشکالی ندارد؛ چه در اثناء چه بعد فراغ، می توان از حدیث لاتعداد استفاده کرد و دیگر محقق خوئی آن اشکال را به استادش محقق نائینی نباید داشته باشد.

وارد نبودن اشکال تصویب در جهل بسیط طبق مبنای امام

و کسی که مثل ما باشد - که قبلاً حل کردیم که اشتراک احکام بین العالم و الجاهل تصویبی پیش نمی آورد - دو قسم سهو را هم می تواند داخل بداند، چه در موارد شک یعنی جهل بسیط، و چه در موارد جهل

مرکب که نسیان و غفلت است. [در هر دو مورد، لاتعداد] نفی جزئیت و شرطیت کرده است.

اشکال دیگر محقق بروجردی به جهل بسیط

بله درباره جهل بسیط بحثی داریم: به جاهل به جهل بسیط عنواناً چه می گویند؟ این حرف آقای بروجردی است و چند جا این را مطرح کرده است. برای جاهل اعاده کن و اعاده لازم نیست استفاده میشود تا از آن نفی جزئیت و شرطیت به دست بیاید یا به جاهل گفته میشود علم به دست بیاور. اگر اشکال آقای بروجردی را حل کنیم، هر دو قسم داخل میشوند؛ و الا مجبوریم خلل را در فضای سهو به معنی الاخص یعنی جهل مرکب و نسیان محدود کنیم.

پس دو اشکال است:

یکی اینکه از لاتعداد استفاده نفی جزئیت و شرطیت کنیم ولی این مطلب در جهل بسیط موجب تصویب شود و اشتراک احکام بین العالم و الجاهل نیز نقض شود؛ که گفتیم این را می توان حل کرد.

اشکال بعدی است که اصلاً به جاهل چه می گویند؟ به جاهل می گویند اعد أو لاتعد یا می گویند علم به دست بیاور و اصلاً لسان این روایات، جاهل به جهل

بسیط را نمی گیرد. کسی که جهل بسیط دارد و نمی داند واقع چیست، باید برود علم بدست بیاورد. اما نه مشکل تصویب داریم، نه مشکل رفع سهو در اثناء.

نقد امام به تقریر دیگر محقق نائینی

امام معتقدند که آقایان حق کلام محقق نائینی را اداء نکردند. عبارت امام را می خوانیم و روشن میشود ایشان در این عبارت، خیلی متأثر از محقق بروجردی است. ایشان میفرماید محقق نائینی دنبال این نیست که اعاده چیست، و آیا به این موارد، اعاده گفته می شود یا نمی شود. بلکه اصلاً [حرف ایشان] حرف دیگری دارد.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱۴۰۱.۱۲.۰۸

جلسه چهل و نهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مرور دیدگاه محققین

ابتدا فرمایش آقای خوئی و آقای بروجردی را ذیل فرمایش آقای نائینی در حدیث لاتعداد جمع بندی کنیم و بعد فرمایش امام را شروع کنیم.

جلسه قبل سهو را دو قسم کردیم. حالا آن را پیاده می کنیم تا دوستان در مقام فتوا متوجه باشند که چه اتفاقی می افتد.

دیدگاه صاحب عروه

صاحب عروه اینطور فتوا داد: «إذا حصل الإخلال بزيادة أو نقصان جهلا بالحكم فالأحوط الحاق بالعمد في البطلان» که این فتوای مشهور است احتیاط هم احتیاط مستحبی می شود «لكن الأقوى إجراء حكم السهو عليه» ولی اقوی این است که آن را ملحق به سهو کنیم. صاحب عروه جهل را ملحق به سهو کرد. پس متیقن از حدیث لاتعداد، سهو است، منتها سهو بالمعنی الأخص نه سهو بالمعنی الأعم که اصطلاح آقای بروجردی بود. این فتوای صاحب عروه شد.

دیدگاه محقق خوئی

اجمالاً عرض کردیم که آقای خوئی ذیل فتوای صاحب عروه که فرموده بود «لكن الأقوى إجراء حكم السهو عليه»

گفتند در موارد جهل، حکم سهو را جاری می کنیم. یعنی حدیث لاتعداد جهل را می گیرد و جهل ملحق به سهو است. بعد هم فرمودند عمد قطعاً از لاتعداد بیرون است و مشهور جهل را هم ملحق به آن می کنند.

آقای خوئی همین [بیان صاحب عروه] را توضیح دادند: «لاریب فی البطلان فیما اذا تعلق ذلک بالارکان

جزءاً أو شرطاً» اگر اخلاص در ارکان اتفاق بیفتد قطعاً باطل است چون مستثنای حدیث لاتعاد می شود. «اما فیما عدا الارکان فلاریب فی عدم البطلان فیما اذا کان الاخلاص سهویاً فانه القدر المتیقن من حدیث لاتعاد» سهوی که ایشان می گوید، بالمعنی الأخص است چون در روایات سهو دو نوع است: به شک هم سهو می گویند، یعنی به جهل بسیط هم سهو می گویند. سهو بالمعنی الأخص یعنی نسیان. [فلان کار] سهوی [بود] یعنی نسیاناً [اتفاق افتاد]، یعنی حواسش اصلاً نبود. سهوی که می گویند این است.

اشکال محقق بروجردی به معنای مدنظر آقایان از سهو

آقای بروجردی اشکال کرد که سهو دو نوع است. آقایان می گویند امام اشتباه کرده است که سهو را در مورد جهل به کار برده است. آقای بروجردی می گوید بعضی ها می گویند این استفاده غلط است. اما «غلط است» معنا ندارد! امام به کار برده است. [البته آنها] صریح نمی گویند که خیلی بد شود؛ ولی می گویند. آنها در جامع گیر هستند. اینها همه بحث جامع است. وقتی نمی توانند جامع را درست کنند، روایت را هرطور شده خراب می کنند. چون می خواهند فتوا بدهند.

على أيّ حال آقاي خوئی فرمودند متيقن آن، سهو بالمعنى الأخص مى شود.

در ادامه میفرماید: «إنما الكلام فى الإخلال بها جهلا فقد وقع الخلاف حينئذ فى الصحّة و البطلان و منشؤه الخلاف فى شمول حديث لا تعاد للجاهل و عدمه. فعن جماعة البطلان لاختصاص الحديث بالناسي» این بیان آقاي خوئی خیلی واضح نشان میدهد که سهو یعنی نسیان.

نقد محقق خوئی به محقق نائینی

«و ممن اصر عليه شيخنا الاستاذ». بیان آقاي نائینی را خواندیم؛ فرمود امر اول (امر به اتیان) شامل ناسی نمی شود چون ناسی است. باید امر به اعاده برای او درست کنیم. اما در مورد جاهل گفت امر اول در حق جاهل جاری است. آقاي خوئی جواب داد که: «أن التكليف الأولى كوجوب السورة مثلا و إن كان متوجها نحو الجاهل فى ظرفه» قبول داریم که می شود جاهل را خطاب کرد به تکلیف به سوره «و كان مكلفا آن ذاك بامثال ذلك الخطاب بحسب الواقع» جهل بسیط است «إلا أنه بعد ما تركه فى المحل المقرر له شرعا» چون در محل مقرر سوره را ترک کرد «و التفت اليه بعد تجاوز المحل كحال الركوع، سقط ذاك التكليف وقتئذ لا

محاله» دیگر نمی شود به او بگوییم تو مکلف [به امر اول هستی] «و لم یکن مکلفا عندئذ الا بالإعادة أو بعدمها»

بعد نتیجه گرفت: «فإن الجزء المتروک إنما یجب الإتیان به فی محل الشرعی أما بعد التجاوز عنه فلا یمكن تدارکة الا بالاعادة فلیس هو مکلف حینئذ الا بالاعادة و الحدیث قد تکفل نفی الاعادة فیما عدی الارکان فلا مانع من شموله للجاهل کالناسی لاشتراکهما فی عدم التکلیف الا بالاعادة أو بعدمها»

ایشان می گوید البته من حرف استادم را قبول دارم که فرق ناسی با جاهل این است که «و إن افترقا فی توجیه الخطاب الأول فی ظرفه نحو الجاهل دون الناسی» خطاب اول جاهل را می گیرد اما ناسی را نمی گیرد. «لکن هذا الفرق غیر فارق فی مشمولیتهما فعلا للحدیث بمناط واحد» این فتوای ایشان است.

«نعم یختص هذا الجاهل القاصر ان یکون معذورا فی الترتک دون المقصر» مقصر را ملحق می کنیم به عامد.

دیدگاه محقق بروجردی

آقای بروجردی اینجا اشکال گرفت که در اثناء چرا بگوییم اعاده؟! اعاده یعنی [اول این نماز را] تمام کن، [بعد] اعاده کن. اگر در اثناء است، می شود به او بگوییم استأنف استیناف کن. این حرف اصلی آقای بروجردی است. دیروز فتوای آقای بروجردی نسبت به عامد را توضیح دادیم.

بیان دیگری از محقق بروجردی در مورد لاتعاد

توضیح دیگری هم ایشان در جلد یک تقریر، ذیل بحث ستر دارد: «أقول لا بأس بصرف عنان الكلام إلى بيان ما يدلّ عليه حديث «لا تعاد» من المرام، لأجل الاختلاف بين الأعلام، و إن كان قد أشير إليه سابقا لمناسبة المقام، فاعلم أنه حكي عن بعض الأعاظم القول بعدم اختصاص مورد الحديث بما إذا نسي المصلّي بعض ما يعتبر في الصلاة، بل يعمّ صورة العمد مطلقا» و ایشان می فرماید بعضی ها گفتند که شامل عامد هم می شود مطلقا یعنی ولو مع العلم. عامد عالم را هم می گیرد. «و بعضهم اقتصر على شموله لغير صورة العلم» عامد جاهل را می گیرد نه عامد عالم را. «و التحقيق ان يقال باختصاص مورده بغير صورة العمد مطلقا» آقای بروجردی می گوید عمد بیرون است زیرا کسی که در وادی امتثال است و دنبال افراغ ذمه است، تخلف

عمدی نمی کند. فرض تخلف عمدی برای کسی که در وادی امتثال است فرض غیر عقلائی است. لذا به او نمی گویند تعاد و لاتعاد؛ بلکه اگر عالم باشد به او می گویند حکم خدا را امتثال کن و اگر جاهل است، می گویند علم پیدا کن. با توجه به این بیان، فتوای آقای بروجردی بیرون بودن عامد است چه عامد عالم چه عامد جاهل. و «مطلقاً» در عبارت بالا هم یعنی چه عالم و چه جاهل. «لأن الظاهر أنه مسوق لبیان حکم من كان قاصدا لامتثال التكليف المتوجه اليه و كان ذلك داعي له الى الاتيان و من المعلوم ان مثل هذا الشخص لا يترك ما يعتبر في الصلاة من الاجزاء و الشرائط عمدا نعم قد يعرض له بعض الطوارئ الخارجية و العوارض القهريه» غفلی پیدا می کند نسیانی عارض او می شود «فإن مثل هذا ينبغي ان يحكم عليه بوجوب الاعادة او عدمه و الا فالمكلف الذي يترك ما له دخل فيها من عمد و اختيار لا يكون في الحقيقة قاصدا لامتثال مریدا لتحصيل المأمور به فلا يناسب الحكم بوجوب الاعادة بل المناسب الحكم عليه بوجوب الاتيان باصل الصلاة ان كان تاركا له مع العلم بكيفيتها و الحكم بوجوب التعلم ان كان جاهلا».

ایشان می گوید عنوان اعاده، عامد را نمی گیرد؛ عنوان اعاده برای ساهی است. البته از آنجا که سهو را

اعم میداند، «الجاهل الذی لایکون مترددا فی صحه ما یأتی به» یعنی جاهل به جهل مرکب «و لایحتمل الخلاف، لایبعد الحکم بدخوله فی مورد الحدیث فلاتجب الاعاده علیه فی غیر الخمسه المذكوره و هذا لا فرق فیہ بین ان یکون جاهلا بالحکم او الموضوع» این یک بیان آقای بروجردی است که ذیل احکام ستر در جلد اول آمد.

مرور بیان محقق بروجردی ذیل خلل در مورد لاتعاد

بیان دیگر آقای بروجردی بیانی بود که روزهای گذشته خواندیم. ایشان در خود خلل ذیل مقتضای حدیث لاتعاد، اول سهو را درست کرد که اعم است تا روایات درست دربیاید. بعد فرمود که در اثناء نمی شود به او بگوییم که اعاده کن. بله از باب مناسبت حکم و موضوع، نفی جزئیت و نفی شرطیت می کنیم. منتها مشکل این است که دوباره حرف محقق نائینی متوجه ما میشود زیرا قائل به اشتراک احکام بین العالم و الجاهل هستیم. پس نمی شود برای جاهل نفی جزئیت کرد! لذا مجبوریم بگوییم [حدیث] مختص به ناسی است [که همان] سهو بالمعنی الأخص است و همین حرف خودمان می شود. در واقع آقای بروجردی دو حد وسط دارد. فتوای این فقیه بزرگوار می شود الحاق جاهل به عامد اما در جهل بسیط نه جهل مرکب با دو

حدوسط: یکی را ذیل ستر در جلد اول بیان کرد، یکی هم اینجا ذیل بحث خلل. ذیل خلل می گوید: «ولکن الظاهر هو الشمول لان المتفاهم من الحكم بعدم لزوم الاعادة عند العرف و المنسبق الى الذهن منه هو نفی جزئیه الجزء و کذا شرطیه الشرط المنسین» اما اینها را می شود در نسیان نفی کرد «و مرجع ذلك الى اختصاص الجزئیه و الشرطیه بحال الالتفات و عدم الغفلة و حينئذ فلا فرق بين ان يتذكر بعد الفراغ او في الاثناء بعد عدم كون المنسى جزءا أو شرطاً بالنسبة اليه»

اما در جهل نمی شود. و له همین دلیل است که فقط منسی و سهو بالمعنی الأخص را آورد. چون اگر شامل جهل شود اشکال تصویب پیش می آید. اگر نتوانیم برای جاهل، نفی جزئیت و شرطیت کنیم، مسئله اعاده هم که در مورد او درست نیست، پس حق با محقق نائینی می شود. جواب آقای خوئی را هم می دهیم. این فتوای آقای بروجردی می شود.

دو ملاحظه امام در بیان محقق بروجردی

ایشان در ادامه می گوید: «هذا فی صورۀ عدم امکان التدارک». اینجا ما به ایشان عرض میکنیم اگر شما نفی جزئیت کردید، امکان و عدم امکان هم دیگر مهم نیست. این را ذیل حدیث رفع بررسی کردیم. در بحث

قبلی گفتیم اگر در حال نسیان، نفی جزئیت و شرطیت [شد] دیگر بحث تدارک و ... را رها کنید. سوره برای چنین کسی جزء نیست. دیگر بعداً هم که یادش آمد، به مأمور به عمل کرده است. لذا امام ذیل فرمایش آقای بروجردی دو ملاحظه دارند. می گویند نظام شما جهل را که خراب نمی کند چون ما تصویب را به هم زدیم و گفتیم اشتراک احکام بین العالم و الجاهل دست ما را نمی بندد. لذا می توانیم [در جاهل هم] نفی جزئیت و نفی شرطیت کنیم. و اگر نفی جزئیت و شرطیت کردیم چه در حالت نسیان و چه در حالت جهل، دیگر بعدش هم در اثناء یادش آمد، حتی در محل هم باشد، لازم نیست برگردد. بلکه اگر برگردد، ممکن است عمل دچار اشکال شود. چون فرض بر این است که دیگر [جزئیت] سلب شد و این را از مکلف نخواستند.

دیدگاه امام

حالا امام می گوید باید ببینیم اصلاً فرمایش محقق نائینی پیرامون کلمه اعاده است یا بحث وجوب اعاده است. یک بار، درگیری سر عنوان اعاده و عدم اعاده است و میگوییم [در فلان حالت] اعاده [صادق] است یا استیناف؛ تا بعد در اثناء دچار مشکل شویم که استیناف است یا اعاده؛ یکبار اصلاً بحث محقق نائینی چیز دیگری است.

تقریر امام از دیدگاه محقق نائینی

امام میفرماید: «ان الظاهر من قوله لاتعاد نفی الاعادة فی مورد لولا الحدیث کانت الاعادة بعنوانها متعلقه للأمر» دعوی محقق نائینی از نظر ایشان سر امر به اعاده است نه سر عنوان اعاده. محقق نائینی می گوید باید ببینیم اعاده کجا متعلق امر است. امام در کتاب الصلاة، تعبیر بسیار زیبایی از آقای نائینی نقل می کند. آقای نائینی می فرماید اعاده وقتی مورد امر است که فقط در سهو و نسیان باشد. ولو بتوان اعاده را در موارد عمد و جهل درست کرد، باز مورد امر نیست.

مسأله محقق نائینی: امکان امر به اعاده نه صدق عنوان اعاده

امام به آقای خوئی و آقای بروجردی می گوید شما رفتید دنبال اینکه اعاده کجا درست است در حالی که «ان الظاهر من قوله لاتعاد نفی الاعادة فی مورد لولا الحدیث کانت الاعادة بعنوانها متعلقه للأمر و هذا لیس الا فی صورة السهو و النسیان اللذین لایعقل معهما بقاء الامر الاول» چون در سهو و نسیان، «لا یعقل معهما بقاء الأمر الأول و التکلیف بالاتیان بالمأمور به فلامحاله یکون الامر المولوی بوجوب الاعادة ممحضا فیهما» مولا به ناسی نمی تواند امر اولی را متوجه کند؛ پس مجبور است بعد از برطرف شدن نسیانش، یک امر مولوی به اعاده صادر کند. «و اما فی صورة العمد و الجهل فیکون

الحکم بها عقلیا» در مورد عمد و جهل عقل می گوید
امثال امر خدا کن ولو اعاده باشد. یعنی وقتی به او می
گویند برو انجام بده عقلش می گوید برو انجام بده.
نائینی میگوید «فی صورۃ العمد و الجهل فیکون الحکم
بها عقلیا و الامر بها ارشادا الی حکم العقل» مولا هم اگر
امر کند، در وادی امثال [است و ارشادی] می شود.

پس امام میگوید اول ببینید اشکال محقق نائینی در
چیست. اگر سر عنوان اعاده است، بگوییم در اثناء
[عنوان] اعاده [صادق] است یا استیناف، در عمد اعاده
[صادق] است یا نیست. [اما] محقق نائینی سر امر به
اعاده اشکال دارد [صدق عنوان].

نقد امام به آقا ضیاء

«و بما ذکرنا من التقریب یظهر النظر فی کلام بعضی
محققى العصر من اتعاب نفسه لبيان صدق عنوان
الاعادة على الوجود الثانى ولو وقع عن جهل أو عمد»
بعضی محققین مثل مرحوم آقاضیاء در نهایتاً الافکار. آقا
ضیاء بحث فلسفی مبسوطی کرده است که بر وجود
ثانی اعاده صادق است یا صادق نیست. امام می گوید
ما چه کار [به صدق عنوان] اعاده داریم؟! »

ایشان بحث کرده که وجود ثانی را می گویند اعاده یا نمی گویند؛ در مورد جهل می گویند اعاده یا نمی گویند. و البته در موارد نسیان روشن است که میگویند اعاده. اما امام می گوید اول شما درد این فقیه بزرگوار را پیدا کنید تا درمانش کنید. درد این است که آیا وجوب اعاده حکم مولوی برای ناسی است؟

«اذ لم یکن المدعی عدم صدق عنوان الاعاده فی صورۃ العمد و الجهل بل کانت الدعوی عدم تعلق الامر المولوی بها مع وضوح الحکم بها عقلا»

لذا امام به آقای خوئی، آقای بروجردی و آقاضیاء می گوید نائینی می خواهد سر وجوب اعاده بحث کند.

قرائت دیگری از تقریر آقایان نسبت به دیدگاه محقق نائینی

حالا می خواهیم با یک قرائت دیگر این عبارتها را درست کنیم. اول [بیان آقایان را] با روال اعاده درست کردیم، حالا با وجوب درست کنیم. آقای خوئی می گوید من هم دنبال همین هستم: بعد مضمی محل، وجوب اعاده درست است و مولوی است. آقای بروجردی می گوید بعد مضمی محل، باز نباید بگوید وجوب اعاده، باید بگوید وجوب استیناف، اگر سر وجوب برویم و بخواهیم وجوب را مولوی کنیم. که اگر سر وجوب برویم به عامد

عالم می گویند همان اولی [هنوز منوجه تو است] دیگر
وجوب اعاده نداری. به عامد جاهل می گویند علم
بدست بیاور [بعد] بیا و عملت را استیناف کن. مگر اینکه
مسئله را ببریم سراغ نفی جزئیت و شرطیت.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد

۱۴۰۱.۱۲.۱۳

جلسه پنجاهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دایره شمول حدیث لاتعاد

بحث در ارتباط با حدیث لاتعاد بود. قبل از اینکه وارد دلالت حدیث لاتعاد شویم، نکته ای را درباره دایره شمول حدیث لاتعاد نسبت به عمد و جهل [طرح کردیم]. بنا به نظر مشهور در مقابل عمد و جهل، سهو قرار می گیرد. بررسی میکنیم که آیا متیقن آن (یعنی سهو) را باید اخذ کنیم یا می توانیم در عمد و جهل هم از لاتعاد استفاده کنیم.

دیدگاه مشهور: خروج عمد و جهل

مشهور می گویند نمی شود در مورد عمد و جهل از لاتعداد استفاده کرد. البته جهل اگر جهل مرکب باشد، ملحق به نسیان و سهو است. ولی در عمد و جهل نمی شود. یک دلیل آن را آقای بروجردی بیان فرمودند و یاد گرفتیم. این بیان را میتوانیم بررسی کنیم.

بیان محقق بروجردی در مورد خروج عمد:

آقای بروجردی فرمودند در عمد نمی شود [از حدیث لاتعداد استفاده کرد] به خاطر اینکه، عامد کسی که در مقام افراغ ذمه و در مقام امتثال و انبعاث از امر مولا نیست. نمیشود کسی که فرض کنیم می داند فلان کار جزء است، هم بخواهد [امر الهی را] امتثال کند، و هم آن را انجام ندهد. [چنین فرضی] غیرعقلائی و از بحث ما بیرون است. نمی توان وجوب اعاده را بر عهده عامد عالم گذاشت بلکه از او باید وجوب امتثال امر واقعی الهی را خواست.

بیان محقق بروجردی در مورد خروج جهل:

در مورد جهل هم آقای بروجردی یک حد وسط بیان فرمودند: به جاهل هم نمی گوییم اعاده بر تو واجب است؛ به او می گوییم باید تحصیل علم کند. کسی که در مقام امتثال است، باید به حکم خدا عالم شود تا

بتواند مائی خود را با مأموربه منطبق کند. به او نمی گوییم اعاده کن. چنین خطابی به عامد جاهل به جهل بسیط امکان ندارد. بله اگر این جاهل، جاهل به جهل مرکب باشد، می شود او را ملحق به سهو و نسیان کرد و داخل سهو و نسیانش کرد. این.

بیان محقق عراقی: صدق یا عدم صدق عنوان اعاده

محقق آقاضیاء نیز حد وسط دیگری تصور فرموده است. آقا ضیاء گمان کرده است محقق نائینی دنبال یک حد وسطی است؛ بدین جهت این حد وسط را خوب توضیح داده و بعد رد کرده است. اگر این حد وسط [درست] شود، عامد (چه عامد عالم چه عامد جاهل) بیرون می رود. این حد وسط، از عبارت مرحوم آقاضیاء در نهایتاً الافکار ذیل حدیث رفع که آنجا بحث نسیان مطرح است، به دست میآید. آقاضیاء آنجا حد وسط را ذکر می کند که کأنّ مرحوم نائینی یا مشهور می خواهند عامد عالم و عامد جاهل را بیرون ببرند و حد وسطشان این است که عنوان اعاده آنجا صادق نیست. ایشان گفته است مشکل این آقایان آن است که آیا می شود به فعل دوم عامد، اعاده گفت یا نه.

تقرير محقق عراقي از دیدگاه محقق نائینی:

تعبير آقاضياء ذيل الجهة الثالثة اين است: «و فقد ورد اخبار كثيرة في باب الصلاة على عدم لزوم إعادتها بالإخلال السهوي بما عدى الخمسة المعروفة من اجزائها و شرائطها كقوله عليه السلام لا تعاد الصلاة الا من خمس، الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود و لا إشكال في الحكم بالصحة فيها بمقتضى تلك للاخبار النافية للإعادة» با لاتعاد مى توانيم اعاده را نفي كنيم. آنچه مورد نزاع است اين است كه: «نعم انما الكلام في بيان مفاد هذه الاخبار و مقدار دلالتها من حيث الاختصاص بصورة الإخلال السهوي أو العموم لصورة الجهل بل العمد أيضا». عمده مطلب ايشان اين است.

بعد ايشان اشاره مى كند بلكه: «فنقول و عليه التكلان الذي يظهر من جماعة من الاعلام هو اختصاص مفاد تلك الاخبار بصورة الإخلال السهوي و عدم عمومه لما يشمل الجهل بتقريب ان الظاهر المستفاد من قوله عليه السلام لا تعاد انما هو نفي الإعادة في مورد لو لا هذا الدليل يكون المكلف مخاطبا بإيجاد الأمور به بعنوان الإعادة بمثل قوله أعد الصلاة، و هذا يختص بموارد السهو و النسيان»

خلاصه فرمایش ایشان در [تبیین] دیدگاه محقق نائینی این است که می خواهد بفرماید که بعضی ها فکر کردند مکلف باید این فعل دوم را به عنوان اعاده مأمور شود و چون عنوان اعاده در فعل دوم در موارد عمد امکان ندارد دیگر نمی توانیم او را تکلیف کنیم. پیچ کار این است: یک امر به اعاده دارم؛ اینها فرض کردند امر به اعاده سوار بر عنوان اعاده است، بعد خواستند اینطور بگویند که نائینی خواسته بگوید حدیث لاتعداد موردی را شامل می شود که لولا این حدیث، آن امر وجود داشته باشد. بعد گفتند این امر در نسیان وجود دارد. چون اعاده در نسیان امکان دارد، امر به اعاده، امر به اعاده ی در مورد نسیان میشود. اما چون اعاده در موارد تخلف عمدی وجود ندارد، دیگر نمی توانیم بگوییم تو مأمور به اعاده ای چون اعاده وجود ندارد.

نقد محقق عراقی به محقق نائینی

بعد آقاضیاء می گوید پس اگر توانستیم اعاده را درست کنیم اشکال رفع میشود. قبول است امر به اعاده در موارد نسیان با خطاب دیگر است. امر به اعاده در موارد عمد، با همان خطاب اول است؛ ولی اعاده، اعاده است. فرض آقایان این است باید اعاده را درست کنیم، حال در این فرض، در موارد اعاده هر وقت اعاده درست شد، عبد را مأمور به اعاده کنیم. ناسی را با امر دوم مأمور

به اعاده می کنیم چون خطاب اول (اقیموا الصلاة) او را نمی گیرد؛ اما عامد و جاهل (جاهل به جهل بسیط نه جاهل به جهل مرکب) [مشمول] خطاب اقیموا الصلاة هستند. حال اگر توانستیم برای عامد و جاهل به جهل بسیط، اعاده را درست کنیم، با همان اقیموا الصلاة، اعاده بر او واجب است. اما به شرطی که اعاده برایش درست دربیاید. در مورد ناسی، اعاده واجب است به خاطر امر دوم چون ناسی خطاب اول ندارد و مشمول خطاب دیگری است.

پس تمام نزاع در این شد که امر به اعاده را درست کنیم. اگر امر به اعاده درست شد، حدیث آن را شامل میشود. هر جا که امر به اعاده درست باشد، لاتعداد آن را می گیرد.

بعد مرحوم آقاضیاء بیانش این است که ما در مورد ناسی [این بیان را] قبول داریم: «هذا يختص بمورد السهو و النسيان لما لا يمكن بقاء الامر الاول بايجاد المأمور به في حال النسيان» چون نمی توانیم امر اول را برای ناسی درست کنیم، باید امر دیگری برای ناسی داشته باشیم. اما در مورد عامد، اگر اعاده درست باشد، چه اشکال دارد که همان امر اول، مسئله را حل کند. امر اول وجود اول را درست می کند، وجود دوم را هم

درست می کند. چون با وجود اول، [امر] ساقط نشده است چرا که عبد، عامداً ترک جزء یا ترک شرط کرده است یا جاهلاً به جهل بسیط ترک جزء و ترک شرط کرده است. پس امر اول هنوز باقی است و همان امر به او می گوید اعاده کن. اگر عنوان اعاده درست شد، همان امر اول برای عامد جاهل و عامد غیرجاهل اعاده را درست می کند.

ایشان این دقت را دارد که نزاع سر امر است: «فإن التكليف بايجاد مأموربه يكون متحققا في ظرف الجهل و يكون وجوب الاعادة باقتضاء الامر الاول الباقي في ظرف الجهل لا أنه بخطاب جديد متعلق بعنوان الاعادة كما في مورد السهو و النسيان»

تصویر اعاده در مورد عامد و جاهل با وجود ثانی تخیلی

فقط شرط این تحلیل آن است که اعاده را درست کنیم و من اعاده را درست می کنم: «أن إعادة الشيء بالطبايع الصرفة» درست است صرف الطبیعة به اول وجوداتش محقق است، اما تحقق به اول وجوداتش، یا واقعی است یا تخیلی است. در برخی مواردی ممکن است این اول وجودات، حقیقتاً محقق شود؛ اما گاهی تخیلاً محقق می شود. در موردی که وجود تخیلی دارد، چه اشکال دارد وجود دوم، تخیل را برطرف کند. خلاصه

حرف ایشان این است که شما قانونی دارید که صرف الطبيعة يتحقق باول وجوداته. این تحقق حقیقه او تخیلا چه اشکال دارد. مگر نمی توان گفت اول وجودات، تحقق طبیعت است، دوم وجودات هم تحقق طبیعت است. تعبیر خیلی خوبی دارد: «لکن فیہ أن إعادة الشیء فی الطبیاع الصرفة بعد أن کانت حقیقتها عبارة عن ثانی وجود الشیء علی نحو یکون له وجود بعد وجود» اعاده یعنی وجود بعد وجود «فلاشبهه فی أنه لابد فی صدق هذا العنوان و تحققه من أن یکون الشیء مفروض الوجود اولاً إما حقیقه أو ادعائاً و تخیلا»

وقتی طبیعت صرفه ای دارم، وجود اولش که آمد، وجود دومش، می شود اعاده [آن طبیعت]. حال وجود اولش یا حقیقتاً آمده بوده است یا تخیلاً. اگر اینگونه شد، وجود ثانی تکرار وجود اول می شود. حالا باز تکرار وجود اول است حقیقتاً یا تکرار وجود اول است تخیلاً. اینها دخالتی در اعاده ندارد. عنوان اعاده یعنی وجود ثانی بعد وجود اول؛ وجود اول حقیقی یا وجود اول ادعائی یا وجود اول تخیلی. پس می تواند حقیقی باشد می تواند تخیلی باشد می تواند ادعائی باشد ولی وجود است: وجود اول و وجود دوم. اعاده یعنی وجود دوم.

اگر اعاده وجود ثانی صرف الطبیعه باشد، آن موقع یک وجود ثانی دارید که مأموربه است. غایه الامر این وجود ثانی مأموربه به خطاب دوم یا مأموربه به خطاب اول است؛ اما این در حدیث لاتعداد تأثیر ندارد. در واقع ایشان می گوید نباید اینقدر فلسفی بحث کرد. اینکه وجود ثانی [غیر از وجود اول است و] هیچ وقت یک وجود دوبار تکرار نمی شود، یک نگاه و تحلیل فلسفی است. [اما عرفاً] می شود برای یک وجود، تکرار درست کرد. و تکرار وجود ثانی درست است. حال یا حقیقتاً یا ادعائاً یا تخیلاً. اتفاقاً من به شما کمک می کنم که درگیر حرفهای فلسفی نشوید و نگویند وجود تشخص است و تشخص دومی طوری است که دومی هیچ وقت اعاده اولی نیست. بلکه [حتی از باب] تخیل و ادعاء [هم قابل فرض است] وجود دوم می تواند وجود ثانی شئی اول باشد ادعائاً، یا وجود ثانی شئی اول باشد تخیلاً.

حال نزاع در این است که لاتعداد شامل چنین موردی میشود یا نه.

نقد محقق بروجردی به بیان محقق عراقی

اما در نگاه محقق بروجردی مطلب طور دیگری است. آقای بروجردی می گوید حتی اگر وجود دوم را وجود ثانی بدانم، یعنی عنوان اعاده را در عمد هم

درست کنم، [باز مشکل دیگری مطرح است]. آقا ضیاء ذیل حدیث رفع که بحث سهو و نسیان شد، این مسئله را طرح کرد که آیا می شود وجود ثانی را در موارد عمد درست کرد؟ آیا می شود گفت وجود دوم، وجود ثانی آن وجود اول است؟ اگر بشود، اعاده [درست] می شود. حال که اعاده درست شد، بله قبول داریم که این اعاده، در نسیان از خطاب ثانی به دست می آید. [حال] آقای بروجردی می گوید مثلاً در مورد عامد عامل، می شود گفت که اعاده کن؟! اشکال آقای بروجردی این بود که اصلاً خطاب لاتعداد را به آدمی می گوئیم که در وادی امتثال، متأثر از امر خدا است. اما عامد، [اصلاً خارج از این وادی] است. کأنّ آقای بروجردی خواسته راه آقاضیاء را ببندد. ارزش حرف او این است می گوید اصلاً لاتعداد وقتی به عرف القاء می شود، کسی را می گیرد که در وادی امتثال و ا فراغ ذمه متأثر از امر خداست. اما عامد [اینگونه] نیست. عامد عالم که قطعاً نیست.

مرحوم آقا ضیاء، سر اعاده با یک بحث فنی، [صدق] عنوان اعاده را برای وجود ثانی درست کرد. آقای بروجردی میگوید، فرضاً [که صدق عنوان] اعاده [درست] بشود، اما قطعاً، اصلاً لاتعداد، مخاطبش عامد عالم نیست. عامد عالم یعنی کسی که در وادی امتثال است و عن عمد و عن علم، تخلف می کند. فرض این مصداق،

غیرعقلانی است. نمی شود فرض کرد کسی در وادی امتثال و ا فراغ ذمه است، می خواهد از دستور مولایش برائت ذمه حاصل کند، متأثر از امر مولا هم شده باشد، بعد عمداً و عن علم تخلف کند! لاتعداد برای چنین فردی نیامده است. قبل از اینکه [عنوان اعاده] صدق بکند یا نکند؛ اینها بحث های بعدی است. اصلاً لاتعداد به خاطر حد وسطی که عرض کردم [چنین فردی را] نمی گیرد. بله کسی که در مقام ا فراغ ذمه است سهو یا نسیان لاجل بعض عوارض برایش ایجاد میشود. عارض شدن ذهول و غفلت و نسیان منافاتی با وادی امتثال و ا فراغ ذمه ندارد؛ ولی ترک عمدی جزء و شرط آن هم عن علم، [قطعاً با ا فراغ ذمه تنافی دارد].

بعد آقای بروجردی راه را باز میکند. اگر از لاتعداد، نفی جزئیت و شرطیت استفاده شد، می شود نفی جزئیت و شرطیت را برای جهل هم قائل شد. ولی اشکال تصویب [مطرح] است. انصافاً آقای بروجردی هر دو سه احتمال را داده است: در علم عامد عالم که اصلاً اینطوری نیست. اگر مفاد لاتعداد را نفی جزئیت و نفی شرطیت دیدید، در سهو می شود اما در جهل، به خاطر تصویب، نمی شود. [در حالی که] نگاه آقاضیاء این است که اصلاً درگیری سر عنوان اعاده است. اینها فرض کردند عنوان

اعاده در مورد عامد عالم یا عامد جاهل، صدق نمی کند؛
ما صدق آن را درست می کنیم.

حالا بر اساس این نکات، رویکرد طبقه بعدی یعنی
امام و آقای خوئی را بررسی کنیم. یعنی امام که از آقای
بروجردی استفاده کرده است، چه می خواهد بگوید.
آقای خوئی را فهمیدیم چه میگوید. آقای خوئی کأنّ
قبول دارد که امر اول عامد عالمی که تخلف کرده است
را نمی گیرد. یعنی خطاب لاتعداد با چنین کسی نیست.
او افرادی را شامل می شود که در مقام ا فراغ ذمه باشند.
آقای خوئی احتمال داد که بعد از خروج از محل، برای
چنین فردی می توان امر به اعاده را درست کرد. البته
توضیح لازم دارد که فردا خواهیم گفت.

فقط خواهش می کنم این عبارات را با دقتی مطالعه
کنید که معلوم شود خط کشی ای که داریم می کنیم
چیست.

به برکت صلوات بر محمد و آله محمد